

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۰،  
بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۵۷-۱۲۷

## بررسی روابط صفویه و شروان شاهان از آغاز سلطنت شاه تهماسب تا به قدرت رسیدن شاه عباس اول صفوی (۹۹۵-۹۳۰ ق)\*

دکتر جهانبخش ثواب/ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان<sup>۱</sup>  
غلامرضا ذوالفقاری/ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه لرستان<sup>۲</sup>

### چکیده

روابط صفویه و شروان شاهان و وضعیت ایالت شروان در عصر صفوی، یکی از فصول مهم تاریخ صفویه را از بعد سیاسی - نظامی و در سطح داخلی و منطقه‌ای تشکیل می‌دهد. ظهور اسماعیل اول در عرصه زورآزمایی سیاسی و حمله او به شروان در سال ۹۰۶ ق قدرت دولت محلی شروان‌شاهی را متزلزل کرد و رابطه مبتنی بر ستیزه و دشمنی دیرینه بین دو خاندان شروان-شاهی و صفوی در سال‌های پایانی حکومت شاه اسماعیل به حالت مسالمت‌جویانه و انقیاد شروان‌شاهان از صفویه تغییر یافت. در تحولات پدید آمده در عرصه سیاسی با تشکیل دولت صفویه، شروان‌شاهان استقلال خود را از دست داده و خراج‌گزار صفویه شدند که این وضعیت در دهه‌های اولیه حکومت شاه تهماسب اول نیز ادامه یافت. سرانجام به‌رغم شورش‌های مکرر مدعیان شروانی و ورود نیروهای عثمانی، تاتاری و داغستانی به کشمکش‌های موجود، صفویان توانستند شروان را از وضعیت انقیاد- خراج‌گزاری به حاکمیت قطعی خود درآورده و به حیات سیاسی شروان‌شاهان پایان دهند. در این مقاله، روابط صفویان با شروان‌شاهان در محدوده زمانی سال‌های ۹۳۰ تا ۹۹۵ ق، از آغاز سلطنت شاه تهماسب اول تا به قدرت رسیدن شاه عباس اول صفوی، که از فراز و نشیب بسیار برخوردار بوده و عوامل مؤثر بر این روابط دوجانبه، موضع شروانیان در برابر حاکمیت صفویه و نقش نیروهای پیرامونی در منازعه صفویان با شروانیان، بررسی و تحلیل شده است.

**کلیدواژه‌ها:** صفویه، شروان‌شاهان، تهماسب اول، محمد خدابنده.

\*. تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۰۷/۱۹؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۲/۱۱/۰۵

1. Email: jahan\_savagheb@yahoo.com

2. Email: Z.reza1357@yahoo.com

## مقدمه

یکی از سلسله‌های حکومت‌گر که صفویان حتی پیش از تشکیل دولت یعنی در زمان تکاپوهای شیوخ طریقت صفویه، جنید و حیدر با آن درگیر بودند، شروان‌شاهان دربندی است. این سلسله با کشته شدن آخرین شروان شاه خاقانی به سال ۷۸۴ ق، با سلطنت شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد در شروان قدرت یافتند و در حوادث گوناگون ایام تیمور و جانشینان او و دو اتحادیه ترکمانی قراقویونلو و آق‌قویونلو توانستند روابط خارجی خود را با این قدرت‌ها به گونه‌ای تنظیم نمایند که با آفت و خیزهایی بسیار، اما سرانجام قدرت خود را در این منطقه مهم حفظ نمایند. دولت شروان‌شاهی در برابر لشکرکشی‌های شیوخ صفوی که در نقش رهبران غازی و در پوشش جهاد با کفار چرکس و گرجستان و ورود به مناطق مسیحی‌نشین قفقاز و در اصل با هدف تصرف شروان و پایه‌گذاری یک پایگاه حکومتی صورت می‌گرفت، نیز مقاومت کرده و با کشتن شیخ جنید و شیخ حیدر از رهبران طریقت صفوی در این لشکرکشی‌ها، دولت آن‌ها به حیات سیاسی خود ادامه داد. منطقه تحت حاکمیت آنان یعنی شروان، در ساحل دریای خزر، در سلسله جبال قفقاز واقع بود و همین موقعیت یعنی هم‌مرزی با بلاد غیرمسلمان و ویژگی ثغر اسلامی داشتن (بین دارالاسلام و دارالکفر واقع بودن)، همراه با آبادانی و حاصل‌خیزی و اقتصاد شکوفای شروان و ثروت فراوان شروان‌شاهان، اهمیت این ایالت را دوچندان کرده بود و قدرت‌های بسیاری به آن چشم دوخته بودند. شیوخ صفوی نیز برای انجام عملیات جهادی خود در منطقه قفقاز می‌بایست از قلمرو شروان می‌گذشتند که همین اقدامات به درگیری‌های خونینی بین آنان و شروان‌شاهان منجر شد. بدین گونه روابط شروان‌شاهان و صفویان، پیش از تشکیل دولت صفویه، در دوره نهضت قزلباشان به رهبری شیوخ طریقت اردبیل (۹۰۰-۸۶۴ ق) شکل گرفته که فصل پرتنش و خصومت‌آمیزی را میان دو قدرت رقم زده بود. شروان‌شاهان در نقش یک دولت و در اتحاد با دولت ترکمانی آق‌قویونلو بر شیوخ تهدیدگر غلبه یافته و قدرت خویش را حفظ نمودند.

اما به رغم آن‌که شروان‌شاهان تا اوایل سده دهم هجری مخاطرات گوناگونی را از سر گذراندند، در سال ۹۰۶ ق در برابر نیروی صفویه شکست خورده و به تدریج استقلال خود را از دست دادند. نهضت صفویه پس از دو سده تکاپو و فعالیت و تجربه عملیات جهادی اینک با خروج اسماعیل از لاهیجان و به دست گرفتن رهبری مریدان صوفی پرشور طریقت اردبیل،

به نیرویی پرتوان و توفنده تبدیل شده بود. اولین کانون قدرتی که اسماعیل مورد حمله نظامی قرار داد دولت شروانشاهان بود که علاوه بر رزمایش نیروهای قزلباشی، تدارک پشتوانه مالی از طریق دستیابی به غنایم سرشار ایالت شروان، جلوگیری از اتحاد شروانشاهان با آق قویونلوها علیه نیروهای صفوی، انگیزه انتقام‌گیری به خاطر قتل پدر و جدش (حیدر و جنید) در این لشکرکشی مؤثر بوده است. شاه اسماعیل با غلبه بر سلطان فرخ‌یسار و کشتن او، اولین عملیات نظامی خود را با پیروزی قرین کرد و بنیان قدرت سیاسی شروانشاهان را متزلزل نمود. پس از آن با غلبه بر الوند آق‌قویونلو و تصرف تبریز توانست که سلسله صفویه را تأسیس نماید.

از این زمان و در درازنای سده دهم هجری قمری، ایالت شروان و تحولات آن برای صفویه به موضوعی مهم و پُردامنه تبدیل شد که بررسی آن در مطالعات صفویه‌پژوهی امری ضروری است. معمولاً در بررسی مناسبات صفویان و شروانشاهان، دوره پرتنش و ستیزه جویانه شیوخ صفوی و ظهور شاه اسماعیل اول که نخستین اقدام نظامی‌اش لشکرکشی به شروان بود، بیش‌تر مورد توجه بوده و سرنوشت بعدی شروانشاهان و روابط آنان با دولت صفویه به‌ویژه پس از شاه اسماعیل چندان در معرض پژوهش قرار نگرفته است. به‌رغم پاره‌ای گزارش‌های روایی سیاسی \_ نظامی معمول که واقعه‌نگاران عصر صفوی در این باره ارائه کرده اند، در میان پژوهش‌های جدید صفویه‌پژوهان، این مقوله در کانون توجه نبوده و تحلیلی از آن به‌دست داده نشده است. در جنگی که ورجاوند (۱۳۷۸) از نوشته‌های برخی از چهره‌های فرهنگ کشور، عمدتاً آذربایجانی، گردآوری کرده، مطالب پراکنده‌ای را بیش‌تر در حوزه فرهنگی و ادبی و وضعیت معاصر قفقاز فراهم آورده و در ارتباط با موضوع این پژوهش جز چند گزارش از مورخان تُرک در مقاله منصوری که درباره تهاجمات عثمانی به مناطق ایران است و در آن، ایلغار عثمانی در شروان و شماخی را نیز روایت کرده، به مطلب دیگری اشاره نکرده است. رئیس‌نیا (۱۳۸۰) تاریخ عمومی منطقه شروان را از آغاز تا استیلای روسیه نگاشته که فراهم آمده از گزارش‌های واقعه‌نگاران هر دوره و با رویکردی تألیفی است. به همین نحو، اثر باکیخانوف (۱۳۸۳) مورخ آذربایجانی سده ۱۹ م نیز تاریخ شروان و داغستان را از ادوار قدیم تا جنگ‌های ایران و روس تألیف کرده که تاریخی عمومی برای این مناطق محسوب می‌شود و موضوع این مقاله با رویکردی پژوهشی در حوزه نگارش وی نبوده است. مینورسکی

(۱۳۸۷) نیز شرح احوالی از شاهان شروان و امیران دربند را بر اساس روایتی از تاریخ‌الباب همراه با شرح و توضیح جغرافیایی، قوم‌شناختی، تاریخی و اجتماعی این دو منطقه منتشر کرده که تاریخ شروان و دربند در سده چهارم هجری است و به حوادث دوره صفویه مربوط نمی‌شود. در میان مقالات صفویه پژوهی نیز در حدّ تتبع نگارنده، موردی در این باره به چشم نیامد. هرچند سلماسی‌زاده (۱۳۷۵) در مقاله‌ای در مجله ایران‌شناخت، نگاهی پُرشتاب به شروان در دوره صفویه داشته، تأکید او بیشتر بر وضعیت مکانی با نگرشی اقلیم‌نگارانه بوده و این مقوله را در حوزه مناسبات صفویه و شروان‌شاهان بررسی نکرده است. مقاله کوتاه خزائلی (۱۳۸۴) که صفویان و منطقه شروان را بر مبنای روایت صفوة‌الصفاء مطرح کرده نیز به دوران اولیه شیوخ صفوی بازمی‌گردد. بنابراین، انجام پژوهشی بایسته که علاوه بر تبیین موضوع براساس آگاهی‌های متون تاریخی، بررسی و تحلیل مناسبات دوجانبه را دربر داشته باشد، ضروری است.

اساس این پژوهش بر طرح پرسش‌های زیر قرار دارد که برای دستیابی به پاسخ‌های درخور، بنیان مقاله سامان یافته است:

۱. از آغاز سلطنت شاه تهماسب اول تا ظهور شاه عباس اول (۹۹۵-۹۳۰ ق)، مناسبات شروان‌شاهان و صفویه چگونه بوده و در وضعیت دولت شروان‌شاهی چه دگرگونی پدید آمده است؟

۲. موضع شروانیان در برابر دولت صفویه و احیای دوباره قدرت دودمانی چگونه بود؟

۳. تحركات شروانیان در برابر صفویه، چه تأثیری در وضعیت منطقه و آرایش نیروهای

مداخله‌گر در شروان داشته است؟

مفروض اصلی پژوهش آن است که با تثبیت و تداوم سلسله صفویه در روزگار شاه تهماسب، به‌رغم همه حوادث سهمگینی که بر او گذشت، این دولت توانست حاکمیت خویش را بر شروان پایدار سازد و دولت شروان‌شاهی از وضعیت خراج‌گزاری به تابعیت کامل صفویه درآید. هم از این‌رو شورش‌های شروانیان برای بازگشت به قدرت و حضور نیروهای حامی و مداخله‌جو نتوانست در موقعیت شروان‌شاهان تغییر مثبتی پدید آورد و با تصرف قطعی شروان از سوی صفویه، حیات سیاسی دولت شروان‌شاهی به پایان رسید.

بدین ترتیب هدف عمده در این پژوهش، بررسی و تحلیل مناسبات سیاسی و نظامی

صفویان و شروانشاهان در محدوده زمانی سال‌های ۹۳۰ تا ۹۹۵ ق است که در این مدت فرایند تغییر موقعیت ایالت شروان از خراج‌گزاری صفویه به یکی از بیگلربیگی‌های این دولت و منضم شدن قطعی آن به حاکمیت صفوی صورت می‌پذیرد. در نتیجه این بررسی، علاوه بر تبیین نوع مناسبات دوجانبه و عوامل مؤثر بر آن، همچنین موضع مردم شروان در برابر حاکمیت صفویه و تلاش‌های آنان برای احیای دوباره قدرت در دودمان شروانشاهی، تحرکات نیروهای مداخله‌گر در اوضاع شروان، کشمکش عثمانیان با صفویه به قصد دست‌اندازی بر شروان، و فرجام حیات سیاسی شروانشاهان بررسی و تحلیل می‌شود.

### چشم‌انداز تاریخی

با آن که اسماعیل در سال ۹۰۶ ق شروان را تصرف کرد و دولت شروانشاهی را برانداخت و بر خزان آنها دست یافت و انتقام پدر و نیای خود را گرفت، اما حاکمیتش به صورت قطعی بر شروان تثبیت نشد، از این رو شیخ ابراهیم معروف به شیخ‌شاه فرزند فرخ‌یسار که به گیلان پناه برده بود به شروان بازگشت و به تخت سلطنت نشست. او در سال ۹۰۸ ق با فرستادن هدایایی برای شاه اسماعیل و پذیرفتن پرداخت خراج توانست شروان را از گزند حمله مجدد صفویان در امان دارد و قدرت خود را تثبیت نماید. وی از شاه اسماعیل تقاضای صلح کرد که پذیرفته شد. شاه اسماعیل با او به مهربانی رفتار کرد و به وی عنوان شاهی داد (ر. ک: قزوینی، ۳۹۳؛ شیرازی، ۱۳۵؛ غفاری قزوینی، ۱۹۴-۱۹۲).

رفتار مسالمت‌آمیز شیخ‌شاه دیری نپایید و شاه اسماعیل ناگزیر در سال ۹۱۵ ق لشکرکشی دوم خود را به شروان آغاز کرد. زیرا در ایامی که پادشاه صفوی درگیر با ملوک الطوائف داخلی و تصرف کشور بود، شیخ‌شاه در صدد خودسری و تمرد برآمد و از پرداخت باج و خراج سالانه خودداری کرد و حاکم اسماعیل را از شروان اخراج کرد. شاه اسماعیل در این لشکرکشی توانست مناطق مختلف شروان را تصرف کند (تفصیل آن در: شیرازی، ۴۸؛ روملو، ۱۰۳۹/۲-۱۰۳۸؛ امینی هروی، ۳۲۲-۳۱۷؛ غفاری قزوینی، ۲۷۳-۲۷۲؛ جناب‌دی، ۲۲۷-۲۲۳).

روابط شروانشاهان با دولت صفوی پس از این لشکرکشی، همچنان ادامه یافت. شروانشاهان که ستیزه‌جویی با صفویان را چندین بار تجربه کرده بودند شیوه خود را تغییر

داده و راه مصالحه در پیش گرفتند و تا پایان حیات سیاسی دولت خود، خراج‌گزاری صفویه را پذیرفتند. از این‌رو، شیخ‌شاه با اعزام فرستاده و هدایا و پیشکشی به حضور شاه اسماعیل و چند بار دیدار با پادشاه صفوی و برقراری وصلت خانوادگی با صفویان (ازدواج سلطان خلیل پسر شیخ‌شاه با پری خان خانم دختر شاه اسماعیل)، اطاعت و اتقیاد خود را به شاه اسماعیل اعلام کرد و روابط حسنه خود را با دولت صفوی تا آخر عمر خود در ۹۳۰ ق حفظ کرد.<sup>۱</sup> این سیاست هم برای صفویه و هم برای شروانشاهان مفید بود زیرا شروانشاه خود را از شر حملات قزلباشان حفظ کرد و صفویان نیز یک قدرت خراج‌گزار را در پیوند با خود داشتند و از اتحاد آنان با عثمانی نیز جلوگیری می‌کردند.

این روابط حسنه در زمان سلطان خلیل بن شیخ‌شاه شروانی با شاه تهماسب اول نیز تداوم یافت. در این زمان قدرت شروانشاهان رو به تحلیل می‌رفت و دولت صفویه با تثبیت قدرت خود به رغم تهاجمات مکرر عثمانیان و اوزبکان، سرانجام به دوره خراج‌گزاری شروانشاهان پایان داد و تهماسب اول صفوی توانست با ضعف و سستی پدید آمده در وضعیت شروانشاهان پس از مرگ سلطان خلیل پسر شیخ‌شاه در ۹۴۲ ق این ایالت را تصرف کرده و به طور قطعی (در ۹۴۵ هـ. ق) ضمیمه قلمرو صفویه گرداند و به حیات سیاسی شروانشاهان پایان دهد. هر چند اخلاف شروانشاهان بارها شورش‌هایی را علیه صفویه به راه انداختند و مردم شروانشاهان سعی می‌کردند که به حاکمیت صفویه تن ندهند اما موفقیت چندانی نصیب آن‌ها نگردید و ایالت شروانشاهان در زمره بیگلربیگی‌های صفویه به شمار می‌آمد.

با این اشاره اجمالی به روابط صفویان با شروانشاهان که مرحله پرتنش دوره شیوخ صفوی و سال‌های آغازین سلطنت شاه اسماعیل اول را پشت سر گذاشته و در دهه پایانی حکومت شاه اسماعیل به رابطه‌ای مسالمت‌آمیز تبدیل شده بود، اینک به بررسی و تحلیل این روابط از دوره شاه تهماسب اول تا به قدرت رسیدن شاه عباس اول صفوی (۹۹۵ - ۹۳۰ ق) می‌پردازیم.

۱. درباره تفصیل دیدارهای شیخ‌شاه با شاه اسماعیل و روابط آن دو، ر.ک: خواندمیر، ۵۵۷/۴-۵۵۶ و ۶۰۲-۵۹۹؛ جنابدی، ۳۰۰-۳۰۲ و ۳۱۶-۳۲۱. شیرازی، ۵۹-۵۶؛ غفاری قزوینی، ۲۷۸؛ قمی، ۱۳۹/۱ و ۱۵۳-۱۴۹؛ واله اصفهانی، ۲۶۸-۲۷۰ و ۲۸۳؛ روملو، ۱۱۲/۲. قزوینی، ۴۱۹؛ خورشاه حسینی، ۷۳؛ عالم‌آرای صفوی، ۵۸۸؛ عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۶۱۱-۶۱۰.

### روابط شاه تهماسب اول و شروان شاهان

در ایام سلطنت شاه تهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ ق) پسر بزرگ شاه اسماعیل اول که پس از پدر به تخت نشست، مناسبات صفویه و شروان‌شاهیه، که پس از يك دوره ستیزه و درگیری‌های نظامی، از اواخر سلطنت شاه اسماعیل دوستانه و حسنه شده بود، تداوم یافت. در وقایع‌نگاشته‌های این دوره، گزارش خاصی دال بر بروز اختلاف یا رفتار ستیزه‌جویانه بین طرفین ثبت نشده است. هرچند پس از تصمیم شاه تهماسب در الحاق شروان به قلمرو خود و بیگلربیگی نمودن آن تنی چند از احفاد شروان‌شاهان مدعی احیای قدرت این سلسله شده و دست به شورش‌هایی زدند و حملات مکرر نیروهای داغستانی و تاتارهای کریمه و لشکرکشی عثمانی به شروان و هم‌گرایی با شورشیان شروانی اوضاع این ایالت را پیچیده و آشفته می‌ساخت، اما شاه تهماسب توانست که حاکمیت خویش را بر شروان تثبیت نماید.

تنها موردی که شاید موجب کدورت روابط فیما بین گردید، پناه دادن سلطان خلیل شروان‌شاه، که حکومت او در شروان (۹۴۲-۹۳۰ ق) مصادف با آغاز سلطنت شاه تهماسب بود، به باجناق خود امیره دوباج مظفر سلطان، حاکم گیلان (هر دو داماد شاه اسماعیل اول بودند) است که در سال ۹۴۲ ق اتفاق افتاد. امیره دوباج که از شاه تهماسب روی گردان شد در سال ۹۴۱ ق که سلیمان خان قانونی به آذربایجان لشکر کشید با تمام اسباب و خزاین خود از گیلان خارج شد و به نزد او رفت و اطاعت خود را به سلطان عثمانی ابراز کرد. با این همه خواندگار روم، به او اعتنا نکرد، حتی او را در مجلس خود بار نداد. پس از آن که سلیمان به دیار خود بازگشت، امیره دوباج روانه گیلان شد اما در غیبت او، امیره حاتم ملازم وی بر رشت مستولی و در جنگی که بین آن دو روی داد، امیره حاتم غالب شد و مظفر سلطان آواره شد. پس از آن، سلطان خلیل او را به شروان برد و مورد حمایت قرار داد، و او را به فرستادگان شاه تهماسب تحویل نداد (منشی قزوینی، ۱۸۳-۱۸۲؛ روملو، ۱۲۴۵/۳؛ فومنی، ۴۳-۳۷).

پناه دادن سلطان خلیل به امیره دوباج به نوعی جبران محبت‌هایی بود که امیره حسام‌الدین والی گیلان در حق پدر وی روا داشته بود. زیرا شیخ شاه پدر سلطان خلیل، پس از کشته شدن پدر خود فرخ یسار در جنگ با شاه اسماعیل اول از بیم جان به طرف گیلان فرار کرد و به رشت وارد شد و مدت هشت نه سال در پناه حاکم گیلان به اعزاز و احترام به سر برد تا آن‌گاه که در سال ۹۱۴ ق به خدمت شاه اسماعیل رسید و مورد عفو قرار گرفت (خورشاه حسینی،

. (۲۰۵)

اما قضیه پناه دادن سلطان خلیل به امیره دوباج به درگیری بین شاه تهماسب و شروان‌شاه نینجامید.<sup>۱</sup> زیرا سلطان خلیل (به شومی امیره دوباج به تعبیر روملو) به زودی (۱۶ روز بعد) پس از ۱۲ سال سلطنت در هفتم جمادی‌الاول سال ۹۴۲ ق (۱۵۳۵ م) درگذشت و چون از او نسلی نماند، پسر برادرش، شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ‌شاه که در خردسالی بود به تخت نشست<sup>۲</sup> (روملو، ۱۲۴۴/۳؛ شیرازی، ۱۳۵). در یکی از وقایع نگاشته‌های صفوی در وصف سلطان خلیل آمده است که فردی صاحب جاه ذی شوکت بود که بر خلاف آبا و اجدادش به شیوه سلاطین عالی جاه سلوک می‌کرد. پیوسته به شراب و مصاحبت جوانان زیباروی سرگرم بود. هنگام سواری با طمطراق تمام در بازارها تردد می‌کرد. چندین اسب تازی که بیشتر آن‌ها با زین و لجام طلا بودند همراه داشتند و غلامان زیادی با زیب و زینت تمام در اطراف او می‌رفتند. به صحبت علما و فقها و شعرا نیز تمایل داشت و نسبت به آن‌ها اهل کرم و سخاوت بود. با ارکان دولت صفویه نیز رفتار درست و از روی سلوک داشت و دولتخواه بود (خورشاه حسینی، ۲۰۶).

یکی از نویسندگان ترك آورده است که سلطان خلیل شروان‌شاه نیز همراه با مظفر سلطان، نزد سلطان عثمانی رفت و اطاعت خود را اعلان کرد (اوزون چارشلی، ۴۰۳/۲). اما این مطلب

۱. اگرچه خلیل چند روز پس از پناه دادن به مظفر سلطان از دنیا رفت، اما برخورد شاه تهماسب با مظفر سلطان با خشونت همراه بود. او که حامی خود را نیز از دست داده بود توسط مأموران اعزامی شاه تهماسب دستگیر و به تبریز آورده شد. آن‌جا او را به طرز زنده‌ای در انظار مردم در شهر گردانیدند و پس از آن همه اذیت و تمسخر، در قفس آهنین به آتش کشیدند (روملو، ۱۳۴۵/۳؛ شیرازی، ۸۴؛ فومنی، ۴۶-۴۴؛ غفاری قزوینی، ۲۹۱؛ خورشاه حسینی، ۱۳۱-۱۳۰؛ عالم‌آرای شاه اسماعیل، ۷۱). در یکی از گزارش‌های این دوره آمده است که مظفر سلطان پس از مرگ سلطان خلیل قصد داشت با بیوه او که خواهر شاه تهماسب بود ازدواج کند تا بدین وسیله بتواند حکومت دریند و شروان را به دست آورد اما شاه تهماسب با او مخالفت کرد و بایزید سلطان شاملو حاکم مغان را برای دستگیری‌اش فرستاد (غفاری قزوینی، ۲۹۱). ایلچی نظام شاه گوید که پری خان خانم زوجه سلطان خلیل و خواهر شاه تهماسب، مظفر سلطان را گرفت و موکلانی بر او گماشت و به سرعت این خبر را به شاه داد. تهماسب از او خواست که مظفر سلطان را به دربار فرستد. پری خان خانم نیز او را همراه موکلان آگاه روانه درگاه شاه کرد (خورشاه حسینی، ۱۳۲).

۲. نیز، ر.ک: قزوینی، ۳۹۳؛ غفاری قزوینی، ۱۹۴؛ خورشاه حسینی، ۱۴۲ و ۲۰۶-۲۰۷ (در این اثر مدت سلطنت سلطان خلیل را ۲۵ سال و تاریخ فوت او را ۹۴۳ ق نوشته است). خورشاه، شاهرخ سلطان را فرزند مظفر میرزا فرزند شیخ‌شاه ذکر کرده و نوشته است که از شیخ‌شاه سه پسر بماند: خلیل، محمدی میرزا و مظفر میرزا. بعد از فوت شیخ‌شاه، خلیل به سلطنت رسید، محمدی میرزا به درگاه شاه تهماسب آمد و در سال ۹۳۵ ق در جنگ زورآباد جام به دست اوزبکان کشته شد و برادر دیگرش مظفر میرزا از بیم جان به مملکت شمشال رفت و به والی آن‌جا متوسل شد و در سایه حمایت او به سر می‌برد تا این‌که از دنیا رفت و از وی یک پسر به نام شاهرخ سلطان به یادگار ماند (خورشاه حسینی، ۲۰۶). خاتون آبادی (۴۴۰) سلطنت خلیل را ۱۱ سال نوشته است.



در متون تاریخی صفویه نیامده است، بلکه دوره ۱۲ ساله سلطنت او را متفاوت از پیشینیانش توأم با آرامش ذکر کرده و تأکید شده که «نقش دولت‌خواهی آن دودمان ولایت آشیان [صفویان] را بر صحیفه اخلاص می‌نگاشت» (خورشاه حسینی، ۲۰۶).

شاه تهماسب که درگیر حملات مکرر سلطان عثمانی به داخل کشور بود و به تازگی نیز سلیمان قانونی تا تبریز آمده بود، حکومت شاهرخ خردسال را بر شروان به رسمیت شناخت تا از اتحاد شروانیان با عثمانیان جلوگیری کند. رفتار مظفر سلطان را شروانیان نیز می‌توانستند انجام دهند. اما او در صدد فرصت مناسب بود تا شروان را به طور قطع تحت حاکمیت خویش قرار دهد و به حیات شروانشاهان پایان دهد.

اوضاع شروان با روی کار آمدن شاهرخ رو به وخامت گذارد تا آن‌جا که مردم در اندیشه‌های از این نابسامانی برآمدند. دو سال از حکومت او گذشته بود که نشانه‌های سقوط پدیدار گشت. در سال ۹۴۴ ق در شروان (ناحیه محمودآباد و سالیان) قلندری پیدا شد، خود را سلطان محمد بن شیخ شاه نامید، لشکر انبوهی فراهم آورد و بر سالیان مستولی شد. سپس از آن‌جا به شماخی آمد. چون شاهرخ قدرت مقاومت نداشت فرار کرد و به قلعه بیقردر رفت. قلندر بر شماخی مستولی شده اما پس از چند روز بدون سبب شهر را ترک کرد. به روایتی، چون او به دروغ خود را به شروانشاهان نسبت داده بود، مردم و سپاهیان از حرکات ناهموار او متنفر شده سر از اطاعت او برتافتند و کسانی را نزد شاهرخ فرستاده و او را به شماخی دعوت کردند. در روایت دیگر «چون اصحاب قلندر مردم بی سر و پای پراکنده هرجایی بودند و مرد عاقل کاردانی در میان آن گروه نبود، از جهل و سوء تدبیر شماخی را گذاشته به جانب سالیان مراجعت نمود». چون شاهرخ، مراجعت قلندر را شنید در پی او لشکر کشید و در حوالی سالیان در جنگی که رخ داد قلندر شکست خورده و فرار کرد. اما شاهرخ او را به چنگ آورد و کشت (روملو، ۱۲۵۶/۳؛ خورشاه حسینی، ۱۴۳ و ۲۰۸-۲۰۷؛ منشی، ۱۳۰/۱).

یکی از مورخان عصر تهماسب در ذکر طغیان این قلندر به گونه‌ای دیگر روایت کرده است. به نوشته وی، پس از فوت سلطان خلیل شروانشاه «قلندری سر برآورد که من محمد امینم و مرا در جنگ جام اوزبکان گرفته بودند. [اکنون] خلاص شده در لباس قلندری آمده‌ام». در حالی که محمد امین برادر سلطان پیشتر به دست شاه کشته شده بود، اما این قلندر که ظاهراً ملازم او بوده نشانی‌هایی داد که شروانیان به او گرویدند و او را به سلطنت برداشتند و

بیوه سلطان خلیل را به عقد او درآوردند هرچند که وی قبول نکرد. چون این قضیه را به اطلاع شاه تهماسب رساندند او دستور داد که ازدواج صورت نگیرد. سرانجام گوید: «مهم قلندر از پیش نرفت و وفات کرد و حکومت شروان به همشیره» شاه تهماسب رسید (منشی قزوینی، ۱۸۳). با این‌که فتنه قلندر فرو خوابید و شاهرخ به قدرت بازگشت اما به زودی میانه او و پری‌خان خانم به هم خورد. خواهر شاه از شروان راهی دربار تهماسب شد و گزارشی از اخبار شروان که حاکی از نابسامانی اوضاع آن بود در اختیار برادر قرار داد (خورشاه حسینی، ۱۴۳).

علاوه بر آن، گزارش‌های دیگری نیز به شاه تهماسب رسید که حاکی از اختلال و آشفتگی اوضاع داخلی شروان بود. در یکی از این گزارش‌ها که در سال ۹۴۵ ق به دربار وی ارسال شده به دست می‌آید که اعیان شروان از سستی شاهرخ ملول و متنفرند، امرا پرده‌ناموس مردم را می‌درند و سپاهیان هرچه می‌خواهند می‌برند. رسوم شرعی مختل و بقاع خیر بی رونق شده، به واسطه افعال آن‌ها نظام کارها گسسته و مصالح مردم دچار اختلال شده، قدرتمندان به زبردستان ستم می‌کنند، رفاه و آسایش مردم از بین رفته و اتحاد آن‌ها گسسته شده است (روملو، ۱۲۶۱/۳؛ قمی، ۲۷۸/۱؛ خورشاه حسینی، ۲۰۹؛ ملا کمال، ۳۶).

شاه تهماسب از فرصت پیش آمده بهره جست. زیرا اوضاع سیاسی کشور آرام بود و از جهت عثمانیان نیز خطری دولت صفوی را تهدید نمی‌کرد. از این‌رو «طمع در ملک شروان کرد» و سپاهی را به فرماندهی برادرش القاس میرزا و همراهی تعدادی از امرای برجسته (منتشا سلطان استاجلو، سوندک بیگ قورچی‌باشی، بدرخان استاجلو، یعقوب سلطان قاجار، قراولی عرب گیرلو، محمد بیگ طالش و سپاه قراباغ و مغان و بیست هزار سپاهی) به همراه قورچی‌باشی پادار که در آن اوان از شروان آمده بود و بر مداخل و مخارج آن ولایت اطلاع کامل داشت برای تسخیر شروان اعزام کرد. این سپاه از رود گر گذشته، در کنار قلعه سرخاب در اطراف کلدکلان (کلید گیلان) اردو زدند. چون مردم قلعه مخالفت کردند، سپاهیان قلعه را تصرف کرده و ساکنان را اسیر و اموالشان را غارت کردند. سپس القاس میرزا فوجی را به قلعه قبله فرستاد که توانستند آن را تسخیر و ۳۰۰ نفری را که درون قلعه بودند اسیر نمایند. پس از آن به قصد تصرف قلعه گلستان که محکم‌ترین قلاع ولایت شروان بود راهی شدند و آن را در محاصره گرفتند. کوتوال قلعه به نام نعمت‌الله بیگ در برابر نیروهای قزلباش مقاومت می‌کرد.

القاس گروهی را برای محاصره قلعه باقی گذاشت و خود با بقیه نیرو به سوی قلعه بيقرد که شاهرخ شروانشاه در آن پناه گرفته بود، رفت. شاهرخ برای جلوگیری از نزدیک شدن نیروهای صفویه به قلعه، نیرویی را به مقابله فرستاد که در تلاقی طرفین در دره بيقرد، تعداد زیادی از شروانیان کشته شدند و فرمانده آن‌ها حسین بیگ، وکیل شروانشاه شکست خورده به قلعه عقب نشست و در پناه استحکام حصار آن موضع گرفت (روملو، ۱۲۶۲/۳؛ خورشاه حسینی، ۱۴۴-۱۴۲ و ۲۱۱-۲۰۹؛ قمی، ۲۷۹/۱-۲۷۸). قلعه‌ای که به تعبیر واقعه‌نگار صفوی «در غایت رفعت و استحکام و به سان حصار سپهر فیروزه فام محروس از نوایب ایام. خندق عمیقش چون میدان امل در غایت و سعت و خاکریز بلندش مثال همت خرمندان در کمال رفعت» و کسی توانایی استیلا بر آن را نداشته و فتح آن به آسودگی میسر نبوده است (روملو، ۱۲۶۳/۳).

در ایام محاصره قلعه که چهارماه به درازا کشید<sup>۱</sup> شاهرخ و نیروهایش به سختی مقاومت کرده و از درون قلعه به کارزار با سپاه صفوی پرداختند و سر تسلیم نداشتند. در آن اثناء، درویش محمدخان حاکم شکی لشکری فراهم آورده و به کمک شاهرخ به حوالی قلعه شتافت تا با شیخون زدن به نیروی قزلباش در نجات شروانشاه بکوشد، اما نیروهای صفوی با هوشیاری، آن‌ها را سرکوب و تار و مار نمودند. شروانیان که مأیوس شدند پیشنهاد دادند در صورتی که شاه تهماسب خود بدین جا بیاید قلعه را تسلیم خواهند کرد. چون این خبر به تهماسب رسانده شد عازم شروان شد و نزدیکی قلعه آمد. حسین بیگ با بزرگان و اعیان شروان، شاهرخ را نیز با خود همراه کرده و از حصار بیرون آمدند. کلید قلعه و خزاین شروانشاهان را به شاه تقدیم کردند. به دستور تهماسب، قلعه را خراب کردند، حسین بیگ و گروهی از بزرگان شروان به قتل رسیدند، اما تهماسب حرمت شاهرخ را نگه داشته و او را همراه خود به تبریز آورد<sup>۲</sup> (روملو، ۱۲۶۴/۳-۱۲۶۳؛ خورشاه حسینی، ۱۴۴-۱۴۳ و ۲۱۱-۲۱۲؛ شیرازی، ۸۹؛ قرمانی، ۱۱۲/۳). با این پیروزی، غنایم فراوانی از نقود و اجناس به دست سپاه

۱. با آن‌که بیش‌تر مورخان صفوی مدت محاصره را چهارماه نوشته‌اند (روملو، منشی، قمی)، خورشاه (۱۴۳) مدت محاربه را ۹ ماه، بوداق منشی قزوینی (۱۹۰) سه چهار روز دانسته و عبدی بیگ شیرازی (۸۹) «بعد از مدتی محاصره» آورده است.  
 ۲. مؤلف عالم‌آرای شاه تهماسب، این محاصره را در قلعه گلستان پنداشته و روایت دیگری (داستان‌گونه) از آن ارائه داده است. رک: مجهول‌المؤلف، ۵۱-۵۰. برای تفصیل لشکرکشی صفویان به شروان برای دفع شاهرخ همچنین رک: جنابدی، ۴۷۷-۴۷۶. منشی، ۱۳۲/۱-۱۳۱. قرمانی، ۱۱۲/۱. در این اثر، تاریخ مأموریت القاس برای فتح شروان سال ۹۵۰ آمده و نوشته است که وی شهر شماخی را مدت هفت ماه محاصره کرد و چون مدت محاصره طولانی شد تهماسب خود در رأس سپاه انبوهی به آنجا وارد شد ....

صفوی افتاد. باقی قلاع ولایت شروان نیز به ساکنان حصار بیقررد اقتدا کرده و با کلید قلعه‌ها و خزاین خود تسلیم شدند. از جمله نعمت الله بیگ کوتوال قلعه گلستان هم از قلعه بیرون آمد و آن را تسلیم نمود. بعضی از نظامیان شروانی که «مایه شور و شر بودند» از دم تیغ گذشتند و برخی ترک دیار کرده و اموال و عیال آنان را جزء غنائم قرار دادند. از جمله غنائم آن دیار که به دست نیروهای صفوی افتاد «نسوان خوب صورت حوروش و کنیزان چرخس دلکش بود». شاه جم جاه و «برادران عالی جاه و امرای نصف دستگانه»، هر یک از آن «دختران رعنا و سروقدان زیبا» را که چون «ماه چهارده» بودند، به نکاح خود درآوردند. اما یکی از غنائم مهم این لشکرکشی، کتابخانه غنی شروان شاهان بود که به دست صفویان افتاد. گنجینه‌ای که در طول مدت حکومت شروان شاهان از اقصی نقاط عالم جمع‌آوری شده بود و اکثر آن‌ها به خط استادان، مزین به تذهیب و تصویر استادان بی‌نظیر، بود (قمی، ۱/۲۸۰؛ خورشاه حسینی، ۱۴۴). بدین ترتیب ولایت شروان به تصرف شاه تهماسب درآمد (دوشنبه هفتم ربیع‌الثانی ۹۴۵ ق) و خبر فتح آن را منشیان دولت صفوی به بلاد آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و خراسان و خوزستان و سواحل دریای عمان فرستادند. شاه تهماسب پس از فروخوابانیدن عصیان شروانیان و کشتار سرکشان آن‌ها، حکومت آن‌جا را به برادرش القاس میرزا سپرد و لله‌اش بدرخان استاجلو را همراه وی کرد. القاس میرزا در دارالسلطنه شماخی بر سریر حکومت شروان نشست (روملو، ۳/۱۲۶۵؛ قرمانی، ۳/۱۱۳-۱۱۲؛ شیرازی، ۹۰؛ قمی، ۱/۲۸۲). به گزارش ایلچی نظام‌شاه، در همان سال (۹۴۵ ق) شاه تهماسب بعضی از ولایت شروان را به تیول غازی‌خان تکلو داد که در زمره تابعان القاس میرزا درآمد. وی پیشتر در لشکرکشی سلطان عثمانی از شاه تهماسب روی‌گردان شد و فرار کرد (۹۴۰ ق) اما پس از چندی از سلطان عثمانی روی‌گردان شد و با ایل و الوس خود (پنج هزار سوار) به حضور تهماسب برگشت (خورشاه حسینی، ۱۴۵). روملو و جنابدی این واقعه را در سال ۹۴۷ ق ذکر کرده و تیول مقرر شده برای غازی‌خان را الکای سالیان و محمودآباد از نواحی شروان نام برده‌اند (روملو، ۳/۲۱۹ و ۱۲۷۳؛ جنابدی، ۴۸۳؛ ملاکمال، ۳۶، سال ۹۴۶ ق). اما شاه‌رخ سلطان که پس از اسیر شدن به تبریز برده شد در سال ۹۴۶ ق به حکم شاه تهماسب به قتل رسید و با مرگ او دولت سلاطین شروان منقرض شد (روملو، ۳/۱۲۷۱؛ قرمانی، ۳/۱۱۳؛ روایتی دیگر در: عالم‌آرای شاه تهماسب، ۵۱).

بنابراین ضعف و بی‌کفایتی شاه‌رخ در اداره شروان، آشفته شدن اوضاع داخلی شروان در اثر شورش قلندر مجهول، نارضایتی مردم نسبت به رفتار و عملکرد کارگزاران شاه‌رخ، گزارش‌های پری‌خان خانم خواهر شاه تهماسب به دربار مبنی بر نابه‌سامانی اوضاع شروان، در تصمیم پادشاه صفوی به تصرف این ایالت مؤثر بود. مناسب بودن اوضاع سیاسی برای شاه تهماسب مقارن این لشکرکشی و ناتوانی و شکست شاه‌رخ در برابر نیروهای صفوی، به حیات سیاسی شروانشاهان پایان داد، اما در آینده حوادثی رخ داد که می‌توانست این حاکمیت را با شکنندگی مواجه سازد. این مبحث به بخشی از پرسش نخست پژوهش که چگونگی مناسبات دوجانبه در ایام سلطنت شاه تهماسب اول بود پرتویی افکند و روشن نمود که چگونه مناسبات حسنه اولیه، سرانجام به درگیری نظامی منجر شد و با انقراض سلسله شروانشاهی، ولایت شروان در زمره ممالک محروسه صفویه درآمد.

بدین گونه ولایت شروان که بیش از هشت سده زیر سلطه شروانشاهان اداره می‌شد و فراز و نشیب‌های زیادی را از سر گذرانده بود، در دوره شاه اسماعیل اول خراج‌گزار ایران و در دوره شاه تهماسب به یکی از ایالات ایران، بیگلربیگی نشین تبدیل شد. اما به دلیل اختلاف مذهبی شروانیان با صفویان و تمایل بازماندگان فرخ‌یسار به استقلال و حفظ قدرت خود در پناه قلاع مستحکم و متعدد ایالت شروان و نیروهای نظامی موجود در شروان و پشتوانه غنی اقتصادی، با آن که پیش از این تابعیت دولت‌های ترکمانی قراقویونلو و آق‌قویونلو را پذیرفته بودند، اما سیادت صفویان را بر خود هموار نکردند و هر از گاه که فرصتی دست داد مردم آن دیار به مخالفت و طغیان برخاستند. بررسی این موضوع، به تبیین و روشن‌گری پرسش‌های دوم و سوم پژوهش می‌پردازد که به هدف بازکاوی موضع شروانیان در برابر حاکمیت صفویه و پیامد اقدامات آنان در کشاندن نیروهای کنش‌گر پیرامونی به عرصه کشمکش‌های بین دو قدرت، مطرح شده‌اند.

پس از واگذاری شروان به القاس میرزا، وی تا سال ۹۵۳ ق حدود ۹ سال بدون درگیری و مخالفتی از جانب شروانیان، در آن ایالت حکمرانی کرد اما به دلایلی که علاوه بر «وفور اسباب و تجملات پادشاهانه و افزونی جاه و سپاه» (منشی، ۱۳۲/۱)، تحریک برخی از بزرگان شروان (بر اساس وقایع‌نامه‌های عصر صفوی) یکی از آنها بوده است، القاس میرزا شورش کرد و در صدد استقلال از شاه تهماسب برآمد. چون نیروهای صفویه برای سرکوب او راهی شدند،

القاس با اعزام مادر و پسر خود نزد شاه از درِ عذرخواهی برآمد که پذیرفته شد. شاه تهماسب برای اطمینان از رفتار القاس، عده‌ای از بزرگان دربار خود را با مادر القاس روانه شروان کرد و آن‌ها القاس را سوگند دادند که از تبعیت شاه خارج نشود و هر سال هزار تومان تبریزی به خزانه و هزار سوار به یساق فرستد (روملو، ۱۳۳/۳؛ خورشاه حسینی، ۱۵۵-۱۵۴؛ شیرازی، ۹۵). تصمیم شاه تهماسب به لشکرکشی به گرجستان<sup>۱</sup> (برای غزا و جهاد علیه کفار آن دیار) و پرهیز از بروز جنگ خانگی، در این بخشش مؤثر بود. با این حال پس از بازگشت فرستادگان شاه تهماسب، القاس میرزا همه تعهدات خود را نادیده گرفت و بنای تمرد گذاشت. هنگامی که تهماسب به غزای گرجستان رفته بود، القاس نیز با سپاه خود به سوی چرکس رهسپار شده بود که نتوانست کاری از پیش ببرد. القاس میرزا که تاب مقاومت در برابر لشکر صفویه را نداشت، از طریق دریای سیاه به استانبول گریخت<sup>۲</sup> و شاه تهماسب نیز تمام سرزمین شروان را به فرزند خود اسماعیل میرزا داد و گوگجه سلطان قاجار را در خدمت وی قرار داد و خود به تبریز بازگشت (خورشاه حسینی، ۱۶۳-۱۵۹؛ روملو، ۱۳۰۲/۳ و ۱۳۰۹-۱۳۰۵؛ شیرازی، ۹۷-۹۶).

شورش القاس میرزا جز آشفته کردن و برهم زدن انتظام شروان نتیجه‌ای نداشت. شروانیان که در پی استقلال از حاکمیت صفویه بودند از این فرصت برای احیاء دوباره قدرت بهره جستند. از این رو، همگام با شروع حضور اسماعیل میرزا در شروان، یکی از احفاد سلالة شروان‌شاهی به نام برهان‌علی (بن کیقباد بن ابابکر بن امیر اسحاق بن شیخ ابراهیم) که به مناطق داغستان گریخته بود نیرویی فراهم آورد و از قیطان به قصد تصرف سرزمین اجدادی خود راهی شروان شد. او برای جذب شروانیان مخالف دولت صفویه، در منطقه قیلان (قلهان)<sup>۳</sup> اردو زد. در آنجا عده زیادی از مردم شروان بدو پیوستند. چون اسماعیل میرزا از جریان آگاهی یافت با لشکری گران به مقابله او شتافت. در جنگ سختی که بین دو طرف روی داد، کار بر برهان‌میرزا دشوار شد و ناچار فرار کرد و بسیاری از نیروهایش به دست قزلباشان کشته شدند (روملو، ۱۳۱۴/۳-۱۳۱۳؛ قرمانی، ۱۱۳/۳؛ قمی، ۳۲۳/۱). اما چون اسماعیل میرزا و لاله‌اش

۱. درباره این لشکرکشی، رک: روملو، ۱۳۰۱/۳-۱۳۰۰؛ خورشاه حسینی، ۱۵۴ و ۱۵۹-۱۵۸؛ قمی، ۳۱۷/۱.  
 ۲. برای آگاهی از تفصیل شورش القاس و اقدامات بعدی او پس از پیوستن به سلطان عثمانی تا آن‌گاه که در سال ۹۵۷ ق درگذشت، رک: جنابدی، ۵۱۸-۵۰۵؛ قمی، ۳۴۰/۱-۳۱۷؛ صفوی، ۷۷-۴۳؛ خواندامیر، ۲۲۱-۲۲۰ و ۲۲۷-۲۴۲؛ ملاکمال، ۳۷-۳۸.

۳. در خلاصه‌التواریخ چنین آمده که وی از قیاق به شروان آمد (قمی، ۳۲۳/۱).

گوگچه سلطان که سمت وزارت او را داشت، به قصد مقابله با سپاه عثمانی (در زمان سلطان سلیمان خان) که به تحریک و همراهی القاس میرزا فراری به ایران لشکرکشی کرده بود (در سال ۹۵۶ ق)، شروان را ترک کرده و به اردوی شاه تهماسب پیوستند، برهان میرزا از غیبت آن‌ها استفاده کرد و بار دیگر با نیروهایش وارد شروان شد و در شماخی بر تخت شروانشاهان تکیه زد. شاه تهماسب، عبدالله‌خان استاجلو، پسر عمه و شوهرخواهر خود را مأمور سرکوب برهان میرزا و شروانیان کرد. عبدالله‌خان به کمک امرای آذربایجان که برای کمک به او مأمور شده بودند از معبر جواد با کشتی عبور کرد و به شروان وارد شد. برهان میرزا نیز از شماخی خارج شد و به دره بیقرد رفت زیرا از نظر موقعیت راهبردی، مناسب جنگ‌های دفاعی بود و به راحتی نیروهای حریف نمی‌توانستند به آن‌جا دست پیدا کنند. عبدالله‌خان به محاصره محل استقرار برهان میرزا اقدام کرد اما پانزده روز بعد برهان میرزا به مرگ طبیعی درگذشت. شروانیان بدن او را پنهان کردند و محراب نام پیری را که از خویشان برهان میرزا بود به شروانشاهی برگزیدند و شروع به حفر خندق برای مقاومت در برابر نیروهای صفوی کردند. عبدالله‌خان ناگزیر به آن‌ها یورش برد و عدّه زیادی را به قتل رساند. اما محراب شروانی توانست فرار کند و جان سالم به در برد. عبدالله‌خان، برهان میرزا را از گور بیرون آورد و سرش را از بدن جدا کرد. در این اثنا باز خبر رسید که شخص دیگری به نام قربانعلی از خویشان محراب نیرویی فراهم کرده و در «دراو» جزیره‌ای بر کرانه دریا، به مخالفت برخاسته است. وی با حفر خندق در اطراف محل استقرار خود اقدام به مقابله در برابر نیروهای صفوی کرد. عبدالله‌خان در فصل زمستان با وجود سرمای زیاد، که نیروی مخالف تصور حمله نداشت، به آن‌ها یورش آورد و قلعه آن‌جا را فتح کرد. در نتیجه قربانعلی و بسیاری از شروانیان که در رکاب او بودند به قتل رسیدند (شیرازی، ۱۰۳؛ غفاری قزوینی، ۳۰۰-۲۹۹؛ جنابدی، ۵۲۱-۵۱۸).

یکی از وقایع‌نگاران صفوی نوشته است که پس از مرگ برهان، مردم شروان از ترس عبدالله‌خان «به موضع «دراو» که جزیره‌ای است در کنار قلزم پناه بردند» و عصیان کردند. عبدالله‌خان هرچند فرستادگانی را اعزام کرد و آن‌ها را نصیحت نمود، به صلح راضی نشدند و در نتیجه به دفع آن‌ها پرداخت. «لشکر قزلباش با اسب در آب رانده آتش پیکار برافروختند و مردمان شروان مانند ماهی که در کنار افتد به اضطراب افتادند. غازیان اکثر ایشان را به قتل

آورده و اموال ایشان را غارت نمودند. خان بعد از آن به طرف شماخی روان شد» (روملو، ۱۳۳۱/۳؛ قمی، ۱/۳۴۱).

بدین ترتیب با عملیات‌های مختلف عبدالله‌خان و سرکوب مدعیان قدرت، بار دیگر شروان به طور کامل در اختیار صفویه قرار گرفت. اما آرامش پدید آمده بار دیگر با ظهور يك مدعی دیگر در شروان، مختل شد. این بار مدعی شروانی به تحریک و با حمایت سلطان عثمانی در برابر صفویه به شورش پرداخت. در سال ۹۶۱ ق سلطان سلیمان عثمانی برای چهارمین بار به آذربایجان لشکر کشید و برای برهم زدن اوضاع تهماسب و خارج کردن شروان از حاکمیت او، یکی از احفاد سلاله شروان‌شاهی را که به سرزمین او گریخته بود با خود همراه کرد. سلیمان تعداد ۵۰۰ تنگ‌دار از نیروهای ینی‌چری، همراه توپ‌خانه در اختیار وی گذاشت و او را از راه کفه به شروان فرستاد و بنابر حکمی که سلطان سلیمان به او داده بود، تعدادی از لشکریان قفق و قیتاق در داغستان با او همراه شدند. شروانیان که سرسازش با صفویه نداشتند از این فرصت استفاده کرده و «فوج فوج از عبدالله‌خان روگردان شده» به قاسم بیگ شروانی پیوستند. وقتی در تنگه طبرسران اردو زد بیست و پنج هزار نفر زیر پرچم او گرد آمده بودند و با این نیرو قصد تصرف شروان کرد. عبدالله‌خان نیز با فراخوانی امرایی که اقطاع آن‌ها در ولایت شروان بود، ده هزار سوار و دو هزار پیاده فراهم کرد و برای دفع شورشیان به «تنگه» موضع استقرار نیروهای قاسم بیگ رفت اما به دلیل استحکامات و موانع آن کاری از پیش نبرد و ناگزیر به شماخی برگشت. قاسم بیگ به تعقیب او پرداخت و سپس به قلعه بیقرد رفت و در آنجا موضع گرفت. در این موضع حدود هفت هزار سوار و پیاده نظامی شروانی به وی پیوستند و «بر سر وی اجتماعی بیرون از شمار ازدحام آورد». عبدالله‌خان نیز به قلعه گلستان رفت تا در آنجا به مقابله بپردازد. قاسم بیگ پس از چهل روز به همراه نیروهایش از قلعه بیقرد خارج شد و به پای قلعه گلستان رفته، آنجا را محاصره کردند. در گزارشی آمار نیروهای قاسم بیگ را بیش از ده هزار نفر ذکر کرده‌اند در حالی که عبدالله‌خان دو هزار قزلباش بیش‌تر همراه نداشت. نیروها با این نابرابری در برابر يك دیگر صف‌آرایی کردند و از هم کشته گرفتند. اما شب هنگام، که بخشی از نیروهای عبدالله‌خان از مکانی دیگر به اردوی او پیوستند، وحشتی در دل نیروهای شروانی پدید آمد زیرا تصور نمودند از جانب شاه تهماسب نیروی کمکی برای عبدالله‌خان اعزام شده است. در نتیجه سپاه شروانی از هم فرو ریخت. تعداد زیادی از آنان



کشته شدند و از سرشان در میدان شماخی مناری ساختند. غنایم فراوانی از «اسب و شتر و خیام و فروش نفیسه و توپ و تفنگ و سایر اسلحه» نصیب غازیان صفوی شد. قاسم شروانی از معرکه جان به در برد و غوغای مخالفان شروانی به کلی فرو نشست (روملو، ۱۳۷۹/۳-۱۳۷۸؛ شیرازی، ۱۰۹-۱۰۸؛ جنابدی، ۵۴۳-۵۴۰؛ منشی، ۱۳۴/۱-۱۳۲؛ ملاکمال، ۳۹ در سال ۹۶۰ ق.). این که قاسم چه سرنوشتی پیدا کرد، کشته شد یا به دیار گمنامی رفت چندان مشخص نیست. این قضیه برای اسکندریگ که بعداً از این واقعه گزارشی داده نیز معلوم نشده است (منشی، ۱۳۴/۱).

از برخی گزارش‌ها برمی‌آید که عبدالله‌خان برای نبرد با نیروهای قاسم با دوازده هزار سوار با کوچ و متعلقان غازیان، تمامی از شماخی بیرون آمده، کوچ و بنه را در موضع ساروقمیش مستقر کرد و بعد متوجه اردوگاه شروانیان شد. مابین قلعه گلستان و بیقررد دو سپاه به هم برخوردند و جنگ درگرفت اما تا غروب هیچ کدام نتوانست بر دیگری غلبه کند. عبدالله‌خان کوچ و بنه سپاه را فرا خواند و خود نیز آماده جنگ و تعبیه سپاه شد. چون این بنه از راه رسید دشمن پنداشت که نیروی امدادی از سوی شاه تهماسب رسیده و متزلزل شدند. در همین گزارش‌ها آمده که همسر عبدالله‌خان، پری خان خانم خواهر شاه، دستور داد زنان سپاهیان و خدمه همگی لباس مردانه پوشیده و خود را با ابزار و آلات جنگی آراستند و در هیئت مردانه سوار بر مرکب‌ها شده و به سوی اردوگاه روان شدند. این تدبیر موجب تشویش شروانیان و فرار آن‌ها به سوی طبرسران شد. در نتیجه قزلباشان به تعقیب آن‌ها پرداختند (ر. ک: جنابدی، ۵۴۲؛ قمی، ۳۷۲/۱).

عبدالله‌خان استاجلو پس از سرکوب این شورش، آرامش و امنیت را به شروان بازگرداند و توانست تا سال وفاتش (۹۷۴ ق) مدت ۱۶ سال سمت بیگلربیگی شروان را برعهده داشته باشد. پس از او حکومت شروان به ارس خان<sup>۱</sup> داده شد (منشی، ۱۳۴/۱).

۱. در خلاصه‌التواریخ در حوادث سال ۹۷۳ ق آمده است که در این سال ارس سلطان روملو که حاکم بعضی از ولایات ری بود معزول شده، به ایالت شروان منصوب شد (قمی، ۴۵۴/۱). در قصص‌الخاقانی آمده است که در سنه ۹۵۵ ق حکومت ولایت شروان به عبدالله‌خان مشهور به داماد داده شد و در همین سال القاس میرزا دستگیر و در قلعه قهقهه زندانی شد. همچنین در سال ۹۵۸ ق جنگ اروس خان در ولایت شروان روی داد (شاملو، ۷۶/۱).

### تحولات شروان و شورش‌های شروانیان در سلطنت محمد خدابنده

پس از مرگ شاه تهماسب اول (در سال ۹۸۴ ق) در اثر دسته‌بندی و جدال خانوادگی بین طرفداران جانشینی حیدر میرزا و حامیان رقیب او اسماعیل میرزا، دو تن از پسران شاه تهماسب، اوضاع داخلی صفویه آشفته گردید. این آشفتگی سپس با سیاست قتل‌عام شاهزادگان صفوی و بزرگان حکومتی توسط شاه اسماعیل دوم که به تخت سلطنت نشست و با رویکردی که به تسنن از خود نشان داد، تشدید شد و فرصتی را برای شروانیان فراهم نمود تا بار دیگر در عرصه سیاسی به قصد استقلال از حاکمیت صفویه فعال شده و علیه آن دست به شورش بزنند. از این رو در فترت بین مرگ شاه اسماعیل دوم در ۹۸۵ ق تا روی کار آمدن سلطان محمد خدابنده پسر دیگر شاه تهماسب، شروانیان، کاوس میرزا (یا طاووس میرزا) خواهرزاده برهان میرزا را (که پیش‌تر از آن یاد شد) بر تخت شروان‌شاهی نشانند و بسیاری از نیروهای صفوی را که در آن ولایت بودند قتل‌عام کردند. کاوس میرزا به همراه شروانیان هوادار خود به سمت شایران که حاکم آن ارس سلطان روملو بود رفتند. با این‌که ارس سلطان تنها با ۶۰۰ نفر از قزلباشان راه آن‌ها را سد کرده و به مقابله پرداختند اما توانست شروانیان را شکست داده و به هزیمت وادارد. کاوس میرزا فرار کرد اما غازیان صفوی او را همراه با چهارصد نفر از نیروهایش کشته و سرهاشان را به درگاه شاه تهماسب فرستادند (روملو، ۱۵۳۵/۳؛ قمی، ۶۴۵/۲؛ افوشته‌ای نطنزی، ۵۳-۵۲).

به همین نحو، با روی کار آمدن سلطان محمد خدابنده در سال ۹۸۵ ق نیز که اوضاع کشور بسیار آشفته و مناطق غربی در معرض تهاجمات عثمانی بود، شروانیان تحرکات خود را شروع کرده و شورشی دیگر را دامن زدند. شورشیان ابوبکر میرزا فرزند برهان از دودمان پادشاهان پیشین شروان را که از ترس نیروهای قزلباش در داغستان و چرکس (کوهستان قفق و قیتاق) به سر می‌برد<sup>۱</sup>، اغوا کردند که با کمک آن‌ها به تصرف شروان اقدام کند. تعداد دو سه هزار نفر از طایفه لزگی و قزلباش که از نژاد سایر سپاهیان شروان بودند، بر گرد او جمع شدند. اما ابوبکر که این نیرو را برای تصرف شروان کافی نمی‌دانست کسی را با نامه نزد سلطان عثمانی فرستاد و از او برای بیرون راندن صفویان از شروان و نجات شروانیان مدد خواست و تعهد

۱. ابوبکر میرزا پس از شکست پدرش، در کودکی به همراه عده‌ای از هواداران پدرش به داغستان گریخت و به مدت ۲۰ سال در آن نواحی سرگردان بود تا این که به قریم (کریمه) رفت. دولت‌گرای خان تاتار حاکم آن دیار او را به گرمی پذیرفت و او را داماد خود گردانید. آن‌گاه زمینه آشنایی او را با باب‌عالی عثمانی فراهم کرد (قرمانی، ۱۱۳/۳؛ مینورسکی، ۲۵۶).

نمود در صورت پیروزی، در زمره ملازمان سلطان بوده و خراج شروان را هر ساله به خزانه او ارسال نماید. گروهی از مردم شروان نیز به استانبول رفته و با اظهار هم مذهبی (در تسنن) با سلطان عثمانی از «تعدی و تسلط» قزلباش از وی یاری خواستند (قمی، ۶۷۸/۲-۶۷۷؛ متن کامل نامه ابوبکر میرزا و پاسخ آن). سلطان مراد سوم عثمانی نیز از این بهانه بهره جست و با نادیده گرفتن عهدنامه صلح آماسیه بین دو کشور، در سال ۹۸۶ ق ضمن نامه‌ای سراسر توهین آمیز به پادشاه ایران محمد خدابنده (نوایی، ۷۴/۱-۶۴) تصمیم به تسخیر شروان و آذربایجان گرفت و امیری توانمند به نام مصطفی پاشا معروف به لکه پاشا را با نیرویی بیش از یکصد هزار نفر به سوی ایران گسیل کرد. او همچنین از محمدگرای خان تاتار از اولاد باتوخان از نژاد جوجی پسر چنگیزخان که در دشت قبیچاق حکومت می‌کرد نیز خواست (متن نامه سلطان مراد به محمدگرای خان در: نوایی، ۸۵/۱-۷۷ و ۹۳-۹۱) تا از دشت خزر راهی شود. مصطفی پاشا پس از شکست حکام ایروان و قراباغ به گرجستان رفت و پس از تصرف تغلیس راهی شروان شد. عیسی خان حاکم شکی نیز بدون هیچ مقاومتی آن‌جا را ترک کرد، در نتیجه لکه پاشا فارغ‌بال به شروان رسید. حکام داغستان و مردم لزگی از او اطاعت کردند و مردم شروان نیز علیه قزلباشان به طغیان پرداختند. ارس خان، بیگلربیگی شروان که با وجود نیروهای عثمانی و شورش مردم شروان، مقاومت را به صلاح ندید از شروان بیرون آمد و در کنار آب گُر اقامت کرد و شروان به تصرف نیروهای عثمانی درآمد. لکه پاشا، عثمان پاشا را بیگلربیگی شروان کرد، قیتاس پاشا را در ارس گذاشت و در هر ناحیه از شروان حاکمی تعیین کرد و قلاع شماخی و ارس و بادکوبه را مستحکم کرد و از آن‌جا بازگشت. او ابوبکر میرزا را نیز در شروان گذاشت که با همکاری نیروهای عثمانی به امور شروان پردازند و به او وعده داد که از سلطان عثمانی نشان حکومت شروان برای او بگیرد. در واقع ابوبکر میرزا ابزاری برای سلطه عثمانیان بر شروان شد و خود نیز عملاً در دستیابی به سلطنت شروان ناکام ماند (منشی، ۳۶۲/۱-۳۵۷؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۰۴-۱۰۰؛ قرمانی، ۱۱۳/۳).

سلطان محمد خدابنده پس از دریافت خبر حوادث شروان علاوه بر ارسال نامه‌هایی به سلطان مراد سوم عثمانی (فلسفی، ۲۶۰/۱-۲۵۲؛ نوایی، ۴۲-۲۹ و ۶۳-۴۳) پسرش حمزه میرزا را با امرا و رجال دولت به سوی آذربایجان اعزام کرد تا به بیرون راندن مصطفی پاشا همت گمارند. در این لشکرکشی، مهد علیا همسر پادشاه صفوی نیز حضور داشت. از امرای

مناطق مختلف نیز خواسته شد که نیروی لازم به مدد حمزه میرزا بفرستند. سپاهی پنجاه هزار نفره فراهم شد و به جانب شروان راهی شدند. در قراباغ تصمیم گرفتند که اردو به همراه مهدعلیا در قزل‌آغاج توقف نموده و نیروهای نظامی به همراه میرزا سلمان وزیر از آب‌گُر گذشته به شروان روند. چون خبر نزدیک شدن سپاه قزلباش به ارس خان و امرای شروان رسید به خاطر آن که به سستی و عدم جنگ در مقابله با نیروهای عثمانی در شروان سرزنش نشوند تصمیم گرفتند به شماخی حمله کرده و قلعه را در محاصره گیرند شاید با تسخیر آن جبران مافات نمایند. اما چون طایفه روملو چندین سال در شروان در رفاه و به فراغت به سر برده بودند در این حمله شکست خورده بیش‌تر بزرگان آن‌ها کشته شدند و اموال و اسباب آن‌ها به تاراج رفت (منشی، ۱/۳۶۴-۳۶۳؛ قمی، ۲/۶۸۱-۶۷۹؛ افوشته‌ای نظنزی، ۹۳-۹۰).

شرح قضیه از این قرار گزارش شده که پیش‌تر سلطان مراد عثمانی به محمدگرای خان تاتار دستور داد که با گروهی از نیروهای تاتار از راه دربند بر سر قزلباش هجوم آورد. او برادر خود عادل‌گرای خان را با حدود بیست هزار سپاهی به امداد نیروهای عثمانی در شروان فرستاد. این نیرو توانست شکست سختی به ارس خان و نیروهای او وارد سازد. زیرا قزلباش در محاصره نیروهای عثمانی، تاتار، لزگی و قرابورک و شورشیان شروانی قرار گرفتند. در نتیجه ارس خان و گروهی دیگر به قتل رسیدند و گروهی نیز فرار کرده به اردو بازگشتند. پس از آن عثمان پاشا به قلعه شماخی بازگشت و عادل‌گرای خان و ابوبکر میرزا به کنار آب‌گُر آمده قصد غارت اردوی ارس خان کردند. نیروی امدادی قزلباش که برای جلوگیری از لشکر تاتار و لزگی مأموریت داشتند تا نیروی اصلی به منطقه برسد نیز با حملات مهاجمین متلاشی شده و هر کس به سویی فرار کرد. لشکر تاتار و لزگی در ادامه پیشروی خود به اردوی ارس خان رسیده و آن‌جا را غارت کرده و غنایم بسیاری از اموال و اسباب و زن و کودک به دست آورده و به سوی شروان بازگشتند. تاتارها در این قتل و غارت با قساوت و بی‌رحمی تمام رفتار کردند که از نظر مورخان ترك متحد آنان نیز دور نمانده است (منشی، ۱/۳۵۸ و ۳۶۴-۳۶۵؛ افوشته‌ای نظنزی، ۱۰۰-۹۴؛ واله اصفهانی، ۵۹۸؛ سلانیکلی، ۲۳۳-۲۳۲؛ ابوبکر بن عبدالله، ۷۰-۶۸). عثمان پاشا در شماخی به نیروهای خود به پاس کشتن قزلباشان هدایای ارزشمندی داد و به هریک از میرزاهای تاتار خلعت‌های اعلاء و شاهوار پوشاند و دستور داد اسرای قزلباش را کشتار دسته جمعی کنند. «چنان که در دیوان عالی در اثر گردن زدن قزلباش‌ها دستان همگان

به درد آمد». از سرهای کشته‌ها در میدانی در مقابل شهر شماخی دو کله‌منار ساختند (ابوبکر بن عبدالله، ۷۰-۶۹). در این مدت سربازان تاتار مردم شهر را آزار و اذیت کرده و هرچه داشتند از آنان می‌گرفتند. کار به جایی رسید که مردم به عثمان پاشا شکایت بردند. در نتیجه چاره در آن دیده شد که نیروهای تاتار از نیروهای عثمانی جداشده به سوی محمودآباد و سالیان بروند و نیروهای تُرک هم با غنایم سرشار خود در شماخی به عیش و نوش مشغول شدند (ابوبکر بن عبدالله، ۷۰).

در این احوال، با رسیدن خبر این شکست به دربار صفوی، به امر سلطان محمد خدابنده، میرزا سلمان و امرای صفوی از قراباغ خود را به شماخی رسانده و قلعه را محاصره کردند. در اثنای محاصره، قزلباش‌ها سربازی تاتاری را که لباس شبانان پوشیده بود در حال ورود به شهر دستگیر کردند. از او نامه‌ای یافتند که عادل‌گرای خان تاتار به عثمان پاشا، که در محاصره قزلباش‌ها بود، نوشته و ضمن اعلان خبر شکست ارس خان، از وی خواسته بود مقاومت نماید زیرا به زودی با بیست هزار نفر از شروانی و تاتار به مدد او خواهد رسید. قزلباش‌ها با این اطلاعات، پیش‌دستی کرده و عده‌ای را برای محاصره نگه داشته و با بقیه نیروها به طور ناگهانی بر تاتارها یورش آورده و شکست سختی را بر آنها وارد ساختند. عادل‌گرای خان اسیر و ابوبکر میرزا با تعدادی که جان به در بردند راه فرار پیش گرفته و خود را به شابران رساندند. عثمان پاشا نیز دست از مقاومت کشید و در حالت پریشانی با تحمل سرمای شدید زمستان به دربند فرار کرد. پس از این که شماخی به تصرف قزلباش‌ها درآمد، بدون آن‌که امور شروان را ساماندهی کنند، عادل‌گرای خان را برداشته و به سوی اردو رهسپار و به قزوین بازگشتند. اختلاف نظر بین برخی از امرا با مهد علیا همسر سلطان محمد خدابنده که در این لشکرکشی حضور داشت در اتخاذ این تصمیم مؤثر بود. برخی از امرا با اعزاز و احترام عادل‌گرای خان بر این عقیده بودند که به لحاظ حفظ شروان از آسیب تاتارها ضروری است که با این سلسله طرح دوستی دراندازند. همچنین امرا صلاح در این دیدند که ایالت شروان را به حمزه خان پسر عبدالله خان استاجلو واگذار کنند. اما مهدعلیا که با امرا مخالف بود (به سبب آن‌که خلاف نظر او به دربند نرفته و بازگشتند)، قضیه را به نظر پادشاه موکول کرد و در نتیجه اختلافاتشان، به قزوین بازگشت. سلطان محمد خدابنده در اواخر سال ۹۸۸ ق محمد خلیفه حاجیلر ذوالقدر حاکم استرآباد را که در نتیجه شورش یقه‌ترکمان به قزوین آمده بود

حاکم شروان نمود و سایر نواحی را به امرای دیگر واگذار کرد و آنها را به سوی محل‌های خدمت خود روانه کرد. عادل‌گرای خان نیز در قزوین به سبب قضیه‌ای که رخ داد به قتل رسید (منشی، ۳۶۹/۱-۳۶۶؛ قمی، ۶۸۸/۲-۶۸۷؛ جناب‌دی، ۶۰۳-۵۹۹؛ ابوبکر بن عبدالله، ۷۵-۷۱؛ سلانیکی، ۲۳۶-۲۳۴).

در این اثنا، ابوبکر میرزای فراری که در پی فرصتی برای جبران شکست خود و اعاده تاج و تخت شروان‌شاهی بود، همراه محمدگرای خان تاتار برادر عادل‌گرای خان که قصد انتقام خون برادر و کسب غنائم داشت و گویا سلطان عثمانی نیز او را برانگیخته بود، با نیروی ۶۰ هزار نفری عازم شروان شدند. خلیفه ذوالقدر در برابر آنها نتوانست پایداری کند و بسیاری از نیروهایش کشته شدند. از سوی دیگر، مصطفی پاشا نیز به آذربایجان حمله کرده بود. امرای صفوی که برای جلوگیری از هجوم او رفته بودند، سرکوب ابوبکر میرزا و محمدگرای خان را ضروری تر دانسته و به سوی شروان بازگشتند. این دو مهاجم، پیش از رسیدن نیروهای صفوی، پس از شکست دادن محمد خلیفه، گنجه و بردع را نیز تصرف کردند، خرابی بسیار به شروان وارد کردند و بسیاری از زنان و کودکان مسلمان را در قراباغ به اسیری بردند. با رسیدن این خبر به تبریز، حیدر میرزا پسر بزرگ سلطان محمد خدابنده با جمعی از امرا، نظیر امیرخان ترکمان، مصیب خان تکه‌لو و قلی خان قورچی‌باشی و دیگران، که در بین راه نیز پیره محمدخان و امام قلی سلطان قاجار به آنها پیوستند، رهسپار ولایت شروان شدند. محمدگرای خان که تاب مقاومت در برابر این سپاه را نداشت مجبور به فرار شد. چند تن از برادران دیگر عادل‌گرای خان با جمعی از لشکریان به کمک عثمان پاشا در داغستان و دربند ماندند و مردم شروان که از این حوادث بسیار آسیب دیدند گروهی با عثمان پاشا بازگشتند و گروهی دیگر از آنها به گرد پسر برهان جمع شده و در موضعی به نام خاخمیر (جاجمیر) اجتماع کردند و در حفظ حال خود می‌کوشیدند. در چنین وضعیتی نیروی اعزامی صفویه به دلیل اختلاف امرای قزلباش و عدم اتحاد و همبستگی نیروها، که با خرابی منطقه و فقدان آذوقه و قحط و غلا نیز همراه شد نتوانستند شورشیان را سرکوب نموده و به تسخیر قلعه دربند و دفع عثمان پاشا بپردازند. از این رو شروان را به هر کدام از امرا پیشنهاد می‌دادند نمی‌پذیرفت، در نتیجه بدون سامان دادن به وضعیت شروان از آنجا کوچ کرده و بازگشتند (منشی، ۳۹۱/۱-۳۸۸؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۰۹-۱۰۳؛ واله اصفهانی، ۶۰۰-۵۹۹؛ ابوبکر بن عبدالله، ۹۵-۹۲). اما در گزارشی آمده

است که غازی محمدگرای تاتار در این عملیات دستگیر شد و نیروهایش تمامی به قتل رسیدند و در همین سال (۹۸۸ ق)، حکومت شروان به پیکرخان زیاد اوغلی داده شد (شاملو، ۱۰۶/۱-۱۰۵).

اختلافات امرا از آنجا آغاز شد که وقتی در قراباغ اقامت کردند امیرخان حاکم تبریز که با امرا همسفر شده بود، برای دفع مخالفان شروانی و داغستانی که در جاجمیر فراهم آمده بودند عزیمت کرد، اما کاری از پیش نبرد و ناگزیر عقب‌نشینی کرد. چون خبر فرار وی به اردوگاه رسید جمعی از امرای شاملو و استاجلو که تابع نظر شاهرخ خان ذوالقدر بودند، زبان طعن و ملامت بر امیرخان گشودند و در این میان شاهرخ تصمیم گرفت به جاجمیر لشکر کشد تا در میان امراء بلند آوازه شود. این رفتار بر امیرخان گران آمد و موجب کدورت و اختلاف بین او و شاهرخ خان شد و از میرزا سلمان وزیر که این کارها را به تحریک او می‌دانست نیز رنجیده شد. در نتیجه سپاه صفوی دو گروه شدند و هرکدام جدا مستقر شده و از ترس یکدیگر در حال آماده باش به سر برده و به هم آمیخته نمی‌شدند. تلاش‌های آشتی‌جویانه هم ثمری نداد و همچنان کینه و ستیزه ادامه یافت (واله اصفهانی، ۵۹۹-۵۹۸).

در متون عصر صفوی گزارشی از فرجام ابوبکر میرزا ارائه نشده، اما در یکی از نوشته‌های اخیر آمده است که ابوبکر میرزا بن برهان میرزا پس از چندی از عثمانیان روگردان شد و به تمهید وسایل اغتشاش درصدد تصرف ولایت شروان برآمد. از این رو پسر برهان علی میرزا را به دربار شاهی فرستاد و طالب حمایت دولت ایران بود. در سال ۱۰۱۰ ق به اتفاق شاه میرخان شکی لشکری فراهم نمود و شروع به تصرف و خرابی برخی مناطق کرد و با احمدپاشا که در آن زمان والی شروان بود جنگ کرده و مغلوب شد. در نتیجه شاه میرخان مجال توقف در شکی نیافته به ایران رفت اما سرانجام کار ابوبکر میرزا نامعلوم مانده است (باکیخانوف، ۱۳۱-۱۳۰).

مینورسکی نیز که در تاریخ شروان پژوهش‌هایی را انجام داده درباره سرنوشت ابوبکر میرزا نوشته است: «در سال ۹۸۷ ق / ۱۵۷۹ م که لالامصطفی پاشا آهنگ شروان کرد، ابوبکر میرزا همراه او به شروان رفت و پس از آن که این پاشا آن سرزمین را تسخیر کرد، ایالت بزرگی را به اقطاع به ابوبکر میرزا داد. او در آنجا بماند و تاکنون خبر بیش‌تری از او به دست نیاورده‌ایم (مینورسکی، ۲۵۶. نیز ر. ک: قرمانی، ۱۱۳/۳). با به پایان رسیدن اقدامات نافرجام ابوبکر میرزا

و سرانجام مبهم او، گزارش خاصی از تکاپوی سلاله شروانشاهی در خصوص اعاده حکومت یا درگیری با بیگلربیگیان بعدی صفویه در ولایت شروان در دست نیست.

از سال ۹۸۸ ق به بعد در بقیه ایام سلطنت محمد خدابنده، شروان محل اختلاف و درگیری نیروهای عثمانی و صفویه بود زیرا عثمانیان تلاش کردند که شروان را در حوزه حاکمیت خویش داشته باشند و صفویه نیز آن را از بیگلربیگی‌های خود محسوب می‌داشت و با تعیین بیگلربیگی و اعزام نیرو سعی داشت حاکمیت خود را قطعی کند.

در سال ۹۸۸ ق سلطان مراد عثمانی، سنان پاشا مشهور به «قوجه سنان» را با لشکری گران به عزم تسخیر بقایای ولایت شروان به کمک عثمان پاشا روانه نمود. این سپاه در ارزن‌الروم اقامت کرد. مقارن آن، فرستاده سنان پاشا به دربار سلطان محمد خدابنده وارد شد. سنان پاشا نامه تهدیدآمیزی (نوایی، ۱۱۲/۱-۱۰۴) به میرزا سلمان نوشته بود که مضمون آن چنین بود که چون قانون سلاطین آل عثمان آن است که در هر دیار که خطبه سلطنت به اسم ایشان خوانده شود به زور سرپنجه اقتدار، از تصرف آن مملکت دست برنمی‌دارند، بنابراین صلاح سپاه قزلباش در آن است که چون ولایت شروان و شکی و بعضی از مناطق آذربایجان و گرجستان به تصرف عثمانی درآمده، از این پس به شروان ادعایی نداشته باشند و ولایات را متعلق به سلطان عثمانی بدانند. سنان پاشا از میرزا سلمان وزیر خواست شخص کاردانی را نیز به سفارت به عثمانی بفرستد تا با وساطت پاشا زمینه مذاکره و صلح را فراهم نماید شاید سلطان را در این باب راضی نماید. چون نامه وزیر (متن نامه در: قمی، ۷۲۱-۷۱۷) در جواب نامه سنان پاشا حاکی از آن بود که آن‌ها به هیچ وجه شروان را از دست نخواهند داد و ادعای او در باب حاکمیت بر آن منطقه جز قلعه دربند خطاست، پاشا در ارزن‌الروم توقف کرد و ابواب مکاتبه را باز کرد. سرانجام قرار بر آن شد که کسی را به شروان بفرستند تا مشخص کند وضعیت نواحی چگونه است و ایران و عثمانی هر کدام چه مقدار از شروان را در اختیار دارند و عمر نامی را به شروان اعزام کردند (واله اصفهانی، ۶۱۹-۶۱۷؛ منشی، ۴۰۳/۱-۴۰۲؛ حسینی استرآبادی، ۱۲۲-۱۲۱؛ ابوبکر بن عبدالله، ۹۸-۹۷).

در خلال این احوال خبر شکست امرای شروان از لشکر تاتار به دربار سلطان محمد خدابنده رسید. شرح قضیه از این قرار بود که پیش‌تر از آن‌که سلمان خان، بیگلربیگی دیار شروان و امرای تابع وی از بیلاق کنار کُر به محل‌های اقامت خود بروند، غازی گرای خان و



صفی‌گرای خان با لشکر تاتار به دیار شروان درآمده و به اردوی امرای قزلباش تاختند. چون قزلباشان فرصت مقابله و جنگ را نیافتند پراکنده شده و رو به گریز نهادند. آنان که در معرکه ماندند کشته شدند. تاتارها اردو را به کلی غارت کرده و با غنایم بسیار بازگشتند. عثمان پاشا پس از باخبر شدن از این حمله جمعی از نیروهای عثمانی را به کمک سپاه تاتار و به قصد تسخیر حصار بادکوبه فرستاد. اهل قلعه به استحکام حصار و تهیه و تدارک قلعه‌داری اقدام کرده و به مقاومت پرداختند. محمد خدابنده که در وضعیت آشفتگی و پریشانی قرار داشت میرزا سلمان وزیر و امیرخان و قورچی‌باشی و شاهرخ خان و پیره محمد خان با دیگر امرا را به عزم نبرد با خوانین تاتار به جانب شروان اعزام کرد. دو لشکر در قشلاق شابران به جنگ پرداختند. نیروی مخالف که ادامه جنگ را به صلاح ندید دست از کارزار کشید، عثمانی‌ها به قلعه در بند پناه بردند و تاتارها به دیار خود بازگشتند. سلمان خان و سایر امرای هزیمت یافته شروان که از رسیدن سپاه اعزامی محمد خدابنده باخبر شدند از آب‌گرفته و به شروان بازگشتند و تصمیم گرفتند به جبران آن شکست از تاتارها، قلعه بادکوبه را تصرف کنند. از این‌رو لشکر پراکنده را فراهم کردند و به محاصره قلعه پرداختند. میرزا سلمان وزیر و سایر امرای همراه وی از شابران به قصد کمک سلمان خان به سوی قلعه بادکوبه رفتند. محاصره مدت هیجده روز طول کشید و فتح صورت نگرفت. از طرفی کثرت سپاه و نیرو و اختلال احوال مردم و خرابی آن دیار و بروز آثار قحط و غلا در میان لشکر تا جایی که «قرص نانی به جانی برابر شده، کار بر خلاق دشوار گردید»، موجب شد که سپاه قزلباش دست از محاصره بکشد و به قراباغ بازگردند. در نتیجه هیچ یک از امرا در شروان نماند و همین باعث شد که عثمانی‌ها بر بیش‌تر ولایت شروان دست یافتند و به فرمان عثمان پاشا، حکام و مأموران وصول باج و خراج به نواحی مختلف شروان رهسپار شدند (واله اصفهانی، ۶۲۲-۶۲۰؛ قمی، ۷۰۴/۲-۷۰۲ و ۷۱۴-۷۱۳؛ منشی، ۴۰۵/۱-۴۰۴).

پس از فوت پیره محمد خان در اثنای همین سفر که امور طایفه استاجلو به دست او بود و دست برداشتن سلمان خان بیگلربیگی شروان و امرای زیر دست او از آن ولایت به سبب عدم توان و قدرت و ورود عمرآقا از جانب سنان پاشا به درگاه محمد خدابنده، ارکان دولت مصلحت در آن دیدند که ولایت شروان را به طایفه قاجار و اویماقات اتوزایکی که در قراباغ سکونت داشتند بسپارند تا با توجه به توان و نیرویی که در اختیار دارند آن ولایت را از تعرض

دشمنان نگاه دارند. از این رو به صوابدید امامقلی خان بیگلربیگی قراباغ، ایالت مملکت شروان را به بیگلرخان (پیکرخان) زیاد اوغلی قاجار و حکومت سایر ولایات آن دیار را به چند نفر از امرای قاجار دادند، ایشان را به اکراه و اجبار روانه شماخی کردند. چون امرای شروان به آن دیار رسیدند، کسی را همراه عمرآقا کرد، که به جانب شروان رفته و معلوم نماید که ولایت شروان در تصرف کارکنان کدام دولت است؟ عمرآقا پس از دیدار از نواحی مختلف شروان دریافت که به جز قلعه دربند و حصار بادکوبه دیگر جایی در تصرف عثمان پاشا نیست. هنگام بازگشت عمرآقا، سلطان محمد خدابنده، شاهقلی سلطان ذوالقدر تبت اوغلی را به رسم سفارت همراه او نزد سنان پاشا فرستاد تا در باب مصالحه گفت‌وگو نماید. درباریان صفوی وثیقه‌ای را که از جانب اهالی شروان داشتند به شاهقلی سلطان سپردند تا به سنان پاشا نشان دهد. در این وثیقه آمده بود که چون در مملکت شروان بعضی مناطق موقوفه بر حرمین شریفین هست که می‌بایست مداخل آن‌ها صرف رواج و رونق آن دو حرم شود، آن‌ها تعهد کرده‌اند که هر ساله شصت خروار ابریشم به سلطان عثمانی که خادم‌الحرمین الشریفین است برسانند که در این راه مصرف نماید، مشروط بر آن‌که متعرض ولایات شروان آنچه که به تصرف عثمانی درنیامده، نشوند و این مناطق در اختیار قزلباش بماند. در پی آن، ابراهیم خان ترکمان به عنوان ایلچی برای ادامه مذاکرات به عثمانی رفت اما به دلیل اختلافات سنان پاشا و عثمان پاشا و تصمیم سلطان مراد مبنی بر اعزام فرهاد پاشا برای تسخیر ایران و به هم ریختگی اوضاع، ابراهیم خان در استانبول سرگردان بود تا آن‌که شاه عباس پس از شکست عثمانی به این قضایا پایان داد و ابراهیم خان به ایران بازگشت (واله اصفهانی، ۶۲۵-۶۲۳؛ قمی، ۷۲۱/۲-۷۱۶؛ منشی، ۴۰۸/۱-۴۰۶).

در ایام بیگلربیگی پیکرخان قاجار، غازی‌گرای خان و صفی‌گرای خان تاتار بار دیگر به شروان حمله کردند. امامقلی خان بیگلربیگی قراباغ، کمک بسیاری برای پیکرخان به شروان فرستاد و عثمان پاشا نیز نیروی کمکی برای تاتارها اعزام کرد. دو طرف مابین شماخی و شاپران به جنگ پرداختند. در این درگیری قزلباشان پیروز شدند و غازی‌گرای خان دستگیر و صفی‌گرای خان فرار کرد. غازی‌گرای خان را به دربار فرستاده و از آن‌جا او را به قلعه الموت برده زندانی کردند. اما پیکرخان به زودی از دنیا رفت. پس از او مدتی خلیفه انصار قراداغلو به ایالت شروان منصوب شد. وی در شروان در برابر نیروهای عثمانی کاری از پیش نبرد و

همان‌جا فوت کرد. دیگر از امرای قزلباش کسی در شروان نتوانست اقامت نماید، در نتیجه عثمان پاشا از دربند به شماخی آمد، قلعه را مستحکم کرد و در حکومت شروان استقلال یافت و شروان به تصرف عثمانی‌ها درآمد (منشی، ۴۱۷/۱-۴۱۶؛ حسینی استرآبادی، ۱۱۶). اما در سرنوشت غازی‌گرای خان روایتی حاکی است که او پس از سه سال زندانی با ترفندی توانست فرار کند و به دربار عثمانی برود. سلطان عثمانی او را بار دیگر به حکومت کریمه که حاکمش اسلام‌گرای خان به تازگی فوت کرده بود، گماشت (سالنیک، ۳۲۰-۳۱۹).

به هر روی، حکام محلی شروان از مرگ فرخ یسار، پس از مدتی وابستگی به حکومت صفوی، سرانجام در سال ۹۴۵ ق به صورت قطعی از فرمان‌روایی برکنار شدند. اما باکو چند سال بعد و شکی تازه در سال ۹۵۸ ق توسط قزلباش‌ها تسخیر شد. از این زمان تقریباً وسعت این ایالت از کُر تا دربند بود و در غرب، ارس و شکی را نیز شامل می‌شد. در زمان شاه محمد خدابنده (حک. ۹۹۵-۹۸۵ ق) شروان نیز به تصرف عثمانی‌ها درآمد. شاه عباس اول در ابتدای سال ۱۰۱۶ ق باز آن را به کشور ملحق ساخت (رربورن، ۳). از ۹۴۵ ق به بعد شروان به مرکزیت شماخی در فهرست بیگلربیگی‌های صفویه در تقسیمات کشوری محسوب می‌شود. واقعه‌نگار شاه عباس در زمان مرگ او برای ۱۳ ایالت بیگلربیگی ذکر می‌کند که اولین آن شروان را نام می‌برد (منشی، ۱۰۹۱/۲-۱۰۸۹ و ۱۸۱۲/۳؛ ترکمان، ۱۲؛ خلاصه‌التواریخ، ۲۰). در القاب معمول این بیگلربیگی همانند خراسان، فارس، بغداد و قندهار، امیرالامرایی نیز به آن افزوده می‌شده است (رربورن، ۳۲). رربورن فهرستی از بیگلربیگی‌های شروان در دوره شاه صفی و شاه عباس دوم و نیز فهرستی از شاهزادگانی که در ایالت شروان بوده‌اند فراهم کرده است (همو، ۵۲-۵۱ و ۶۲). وی در فهرست حکومت‌های باج‌گزار دولت صفوی، شروان را نیز ذکر کرده بدین صورت که از ۹۰۶ ق / ۱۵۰۰ م به صورت سست و از ۹۲۳ ق / ۱۵۱۷ م محکم‌تر وابستگی داشته است، حدود سال ۹۱۵ ق (۱۵۰۹/۱۰ م) تسلط موقت حکام صفوی بر شروان و ۹۴۵ ق / ۱۵۳۸ م تاریخ انضمام قطعی آن به دولت صفویه است (همو، ۱۲۷).

بدین ترتیب شروانیان که با از دست دادن استقلال سیاسی خویش در صدد احیاء دوباره قدرت دودمانی در شروان بودند، به قصد خروج از حاکمیت صفویه، به تحرکاتی دست زدند که شورش‌های برهان‌علی میرزا و قاسم‌بیگ شروانی از این نمونه‌اند. شورش القاس میرزا برادر شاه تهماسب علیه وی و پیامدهای آن در ایالت شروان، زمینه را برای بروز شورش‌های

شروانیان مساعد کرد. پس از مرگ شاه تهماسب نیز کاوس میرزا و ابوبکر میرزا در این مسیر گام نهادند که سرانجام هیچ‌کدام از این تحرکات به احیای دوباره قدرت خاندانی شروانشاهی منجر نشد، اما نیروهای ترك، تاتار و لزگی را به عرصه منازعات با صفویه و دخالت در امور شروان وارد کرد. هرچند اوضاع آشفته داخلی و عدم انسجام درونی دولت صفویه پس از مرگ شاه تهماسب حاکمیت این دولت را بر شروان ناپایدار و زمینه را برای حضور نیروهای عثمانی در آن ایالت فراهم نمود. با این حال تحولات به سود شروانیان پیش نرفت. چرا که صفویه این بحران را از سر گذراند و با سلطنت شاه عباس، مرحله ثبات، گسترده‌تری حاکمیت و اوج اقتدار خود را تجربه کرد. شاه عباس علاوه بر اصلاح اوضاع داخلی و رفع نابسامانی‌های بازمانده از دوره سلطنت پدرش سلطان محمد خدابنده، به اخراج اوزبکان و عثمانیان از مناطق اشغالی کشور پرداخت و در نتیجه شکست عثمانی، شروان از تصرف آن‌ها آزاد و به قلمرو صفویه منضم شد.

### نتیجه‌گیری

از بررسی روابط صفویه و شروانشاهان در سال‌های ۹۳۰ تا ۹۹۵ ق می‌توان نتیجه گرفت که شروانشاهان پس از شکست در برابر شاه اسماعیل اول به انقیاد و اطاعت از دولت صفویه پرداختند. آنها سیاست مسالمت‌جویانه خود را نسبت به شاه تهماسب اول نیز ادامه دادند و به عنوان يك قدرت خراج‌گزار به حاکمیت صفویه تن دادند. با مرگ سلطان خلیل شروانشاه در سال ۹۴۲ ق و وخامت اوضاع در زمان جانشین او شاه‌رخ، شاه تهماسب ایالت شروان را به طور قطع در حاکمیت صفویه قرار داد و به دوره خراج‌گزاری شروانشاهی پایان داد. از این زمان تا ظهور شاه عباس اول، اوضاع سیاسی شروان دست‌خوش شورش‌های مکرر داعیانی بود که در این ایالت به قصد احیاء قدرت شروانشاهی در برابر صفویه و حکام اعزامی آن‌ها به منطقه مقاومت می‌کردند و وضعیت ایالت را آشفته می‌ساختند. این شورش‌ها نشان می‌دهد که مردم شروان که از نظر مذهبی نیز با صفویه اختلاف داشتند به راحتی حاکمیت صفویه را نمی‌پذیرفتند. لشکرکشی‌های سلطان سلیمان عثمانی به ایران و همکاری امرای داغستانی و تاتارهای کریمه با شروانیان، که در پیوند مذهبی با یکدیگر بودند در تحریک آن‌ها به شورش علیه نیروهای صفوی و اقدام برای جداسازی شروان از حاکمیت صفویه مؤثر بود. حضور

نیروهای عثمانی، داغستانی و تاتاری به شروان و درگیری با نیروهای صفوی و یا شورش سرداران صفوی نظیر القاس میرزا، وضعیت شروان را برای دولت صفویه پیچیده می‌کرد به گونه‌ای که گاه از اعمال حاکمیت خود بر این ایالت ناتوان بودند. با این همه، تلاش‌های مکرر احفاد شروان‌شاهان در دستیابی مجدد به قدرت سیاسی و مستقل ساختن شروان به نتیجه نرسید و با ظهور شاه عباس اول و شکست عثمانیان، شروان از اشغال این قدرت همسایه نیز بیرون آمد و به طور کامل به قلمرو صفویه ملحق شد. به عبارتی فرایند این مناسبات دوجانبه و کشمکش‌ها و منازعات دو قدرت، سرانجام حذف یک خاندان حکومت‌گر محلی پُرسابقه از گردونه سیاسی در برابر دولت مرکزی ایران و حاکمیت صفویه بر شروان به منزله دروازه ورود به قفقاز بود که لشکرکشی‌های بعدی به این منطقه به‌ویژه در نواحی مسیحی‌نشین را تسهیل کرد و سیاست تمرکزگرایی شاه عباس اول، سیطره مرکز بر نواحی پیرامونی را تثبیت کرد.

### کتابشناسی

- ابوبکر بن عبدالله، *تاریخ عثمان پاشا* (شرح یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز) ۹۹۶-۹۹۳ ق. به کوشش یونس زیرک، ترجمه از ترکی عثمانی و توضیحات نصرالله صالحی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۷.
- افوشته‌ای نظری، محمود بن هدایت‌الله، *نقاوه‌الآثار فی ذکرالآخیر*، به اهتمام احسان اشراقی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم، *فتوحات شاهمی*، تصحیح و تعلیق محمدرضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه وهاب ولی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.
- باکیخانوف، عباسقلی آقا، *گلستان ارم* (تاریخ شیروان و داغستان از آغاز تا جنگ‌های ایران و روس)، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۸۳.
- ترکمان، اسکندربیگ و محمدیوسف مورخ، *ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح سهیلی خوانساری، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۱۷.
- جنابدی، میرزا بیگ حسن بن حسین، *روضه‌الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۸.

حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی، *از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی*، به اهتمام احسان اشراقی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۶.

خاتون آبادی، عبدالحسین الحسینی، *وقایع السنین و الاعوام*، تصحیح محمدباقر بهبودی، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۵۲.

خزائلی، علیرضا، «صفویان و منطقه شروان بر مبنای روایت صفوه الصفا»، *مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره ایران زمین*، به اهتمام مقصودعلی صادقی، انتشارات ستوده، تبریز، ۱۳۸۴، صص ۳۰۰-۲۹۵.

*خلاصه التواریخ*، به تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، چاپ فروردین، اراک، ۱۳۴۴.  
خواندامیر، امیر محمود، *تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، تصحیح و تحشیه محمدعلی جراحی، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۰.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی، *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳.

خورشاه بن قباد الحسینی، *تاریخ ایلیچی نظام شاه*، تصحیح و تحشیه محمدرضا نصیری، کوئچی هانه‌دا، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹.

رربورن، کلاوس میثائیل، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.

روملو، حسن بیگ، *احسن التواریخ*، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۴.  
سلانیک، مصطفی افندی، *تاریخ سلانیک* (۱۰۰۸-۹۷۱ ق)، ترجمه از ترکی عثمانی حسن بن علی، تصحیح، ترجمه، مقدمه و توضیحات نصرالله صالحی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۹.

سلماسی‌زاده، محمد، «شیروان در دوره صفویه»، *ایران‌شناخت*، نامه انجمن ایران‌شناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۵، صص ۱۴۲-۱۱۱.  
شاملو، ولی‌قلی، *قصص الخاقانی*، تصحیح حسن سادات ناصری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.

شیرازی (نویدی)، خواجه زین‌العابدین علی (عبدی بیگ)، *تکملة الاخبار*، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۹.

صفوی، طهماسب (شاه) بن اسماعیل، *تذکره شاه طهماسب*، با مقدمه امرالله صفری، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۶۳.

*عالم‌آرای شاه اسماعیل*، با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، شرکت انتشارات علمی و

فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.

عالم‌آرای شاه تهماسب، به کوشش ایرج افشار، انتشارات دنیای کتاب، بی‌جا، ۱۳۷۰.

عالم‌آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۳.

غفاری قزوینی، قاضی احمد، تاریخ جهان‌آرا، با دیباچه حسن نراقی، کتاب‌فروشی حافظ، تهران، ۱۳۴۲.

فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، انتشارات محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۶۹.

فومنی گیلانی، عبدالفتاح، تاریخ گیلان، تصحیح و تحشیه افشین پرتو، نشر فرهنگ ایلیا، رشت، ۱۳۹۰.

قرمانی، احمد بن یوسف، اخبارالدول و آثارالاول فی التاریخ، دراسة و تحقیق احمد حطیط و فهمی

سعد، عالم‌الکتب، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ۱۹۹۹ م.

قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، لب‌التواریخ، انتشارات بنیاد و گویا، بی‌جا، ۱۳۶۳.

قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین الحسینی، خلاصة‌التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، انتشارات

دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳.

ملاکمال، تاریخ ملاکمال به ضمیمه خلاصة‌التواریخ، به تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، چاپ

فروردین، اراک، ۱۳۳۴.

منشی قزوینی، بوداق، جواهرالانخبار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام‌نژاد، مرکز نشر میراث

مکتوب، تهران، ۱۳۷۸.

منشی، اسکندر بیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح: محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران،

۱۳۷۷.

مینورسکی، ولادیمیر فنودوروویچ، شاهان شروان و امیران دربند (روایتی از تاریخ الباب و...)، ترجمه

محسن خادم، نشر کتاب مرجع، تهران، ۱۳۸۷.

نوابی، عبدالحسین، شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی،

انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۷.

واله اصفهانی، محمد یوسف، خلدبرین (ایران در روزگار صفویان)، به کوشش میر هاشم محدث، بنیاد

موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۲.

ورجواند، پرویز، «ایران و قفقاز (اران و شروان)»، مجموعه مقالات، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۸.